

# اپوزیسیون مستقلین و موانع دگرگون‌سازی شرایط در ایران

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

درک جزئی مکانیزم‌های مبارزه به ما یاری می‌دهد که برای رفع کمبودهای آن و تقویت توانمندی‌هایش بکوشیم. تاکنون در اغلب نوشته‌ها، و از جمله در بسیاری از نوشته‌های این قلم، حرف از "مردم"، "مبارزین" و ... می‌شده است. کلی‌گرایی ملحوظ در این مفاهیم اجازه نمی‌دهد که پیچیدگی واقعیاتی را که معرفی می‌کنند دریابیم. از همین روی باید پیوسته در جهت بازکردن جنبه‌های خرد پدیده‌ها کوشا باشیم تا اسیر ابهامات ناشی از کلی‌گویی نگردیم. در این مقاله با طرح دو مفهوم تغییرطلب و تغییرگر تلاش می‌کنیم تدقیقی در میان نیروهای موجود در صحنه‌ی کنش - واکنش سیاسی و اجتماعی ایران بوجود آوریم. قابل توضیح است که در این نوشته تغییر بیانگر دگرگونی در شرایط موجود است: کم یا زیاد، در یک جهت یا در جهت دیگر. بعبارت دیگر نگرش ما بر این مقوله نگرش ارزش‌گذاری نیست، بلکه به نقش‌های متفاوت هر یک از این دو نیرو (تغییرطلب و تغییرگر) می‌پردازیم.

## تعریف و نمونه تاریخی دو مفهوم

تغییرطلب فرد یا گروه اجتماعی است که شرایط کنونی را نپذیرفته و آرزو می‌کند که این شرایط تغییر کند. تغییرگر فرد یا گروه اجتماعی است که شرایط کنونی را نپذیرفته، آرزو می‌کند که این شرایط تغییر کند و برای تحقق این آرزو وارد عمل می‌شود. تغییر طلب الزاما تغییرگر نیست، اما تغییرگر، بطور منطقی، تغییرطلب است. به زبانی ساده تر هر تغییرطلبی تغییرگر نیست. برای آنکه مبارزه دگرگون‌ساز در یک جامعه به موفقیت دست یابد نیاز به دو چیز است: نخست آنکه فاصله میان تعداد تغییرطلبان و تعداد تغییرگران کاهش یابد و سپس کنش تغییرگران به خواست تغییرطلبان پاسخ دهد.

اگر تعداد زیادی از افراد جامعه خواهان دگرگونی باشند اما حاضر به کنش‌گری برای این منظور نباشند، مبارزه بیشتر به صورت ایده و مفهوم مطرح می‌شود تا یک واقعیت مادی و ملموس. پس تورم تغییرطلبان و رکود تغییرگران چرخ مبارزه را چندان به پیش نمی‌رانند. مبارزه از زمانی تبدیل به یک واقعیت اجتماعی می‌شود که تعداد زیادی از تغییرطلبان در جامعه تبدیل به تغییرگران شوند. یعنی مرز بین خواست و عمل را درنور دیده و مشکلات و خطرات مبارزه را پذیرا شوند.

پاره‌ای می‌پندارند که اگر در جامعه فشار مادی زیاد شود و وضعیت زندگی سخت گردد جامعه به سمت تغییرطلبی و سپس تغییرگری خواهد رفت : شرایط مادی  
برخی دیگر بر این باورند که تا جامعه آگاه نشود و به ضرورت تغییردهی پی‌نبرد افراد تغییرطلب و بخصوص تغییرگر نخواهند شد : شرایط ذهنی  
در حالیکه گروه اول پدیده مبارزه‌ی اجتماعی را با نگرشی بیشتر مکانیکی می‌بیند، گروه دوم عامل روانی را عمده می‌سازد. برخی نیز با دیدی دقیق‌تر، ترکیب این دو را لازم می‌دانند. بنظر می‌رسد که این دیدگاه ترکیبی واقع‌گراتر و منطقی‌تر باشد. لیکن صرف انگشت گذاشتن بر این دو پارامتر عینی و ذهنی بعنوان فرمول تغییرآفرینی کافی نیست. باید هم چنین به ترکیب متفاوت این دو از یک جامعه به جامعه دیگر توجه کرد. در یک جا پارامتر عینی ممکن است بسیار کم عمل کند اما بر عکس شرایط ذهنی بسیار مهم باشد. اتفاقی که در سال ۵۶-۵۷ در ایران روی داد مثال روشنی از این ترکیب نامتوازن است. فقر و گرسنگی نبود که انقلاب سال ۵۷ را به راه انداخت، بلکه عدم تحمل حکومتی بود که به تناسب رشد اقتصادی، زمینه رشد فرهنگی و سیاسی جامعه را بوجود نیاورد. سختی تحمل این عدم تناسب برای طبقات و اقشاری که از آن رنج می‌بردند یعنی طبقات و اقشار متوسط، سبب شد در آنان تغییر طلبی بوجود آید. اما بدلیل وجود سرکوب و خفقان ساواک و سایر دستگاه‌های سرکوب رژیم سابق، امکان تبلور نهادینه این تغییر طلبی میسر نبود. به همین خاطر، تغییرطلبانی که می‌خواستند تغییرگر شوند (فعالان سیاسی)، باید بهایی سخت و سنگین در این وادی می‌پرداختند. همین امر به آنها یک ارزش فوق‌انسانی در جامعه اعطا کرد و راه را برای تحمیل اراده یک اقلیت - تغییرگران- بر یک اکثریت -تغییرطلبان - هموار کرد. به این دلیل بود که شعار ساقط کردن رژیم شاه - که مدت‌ها صرفاً خواست تغییرگران معدودی بود -، بعنوان خواست مشترک تغییرطلبان بر جامعه تحمیل شد. اکثریت تغییرطلبان زمانی وارد صحنه شدند که اقلیت تغییرگر مقصد مسیر تغییر را از قبل تعیین کرده بود.

در این میان باید توجه داشت که ماهیت تغییر طلبی اقشار و طبقات متوسط بیشتر خواستهای اجتماعی و سیاسی بود و رادیکالیسم اجتماعی طبقات متوسط اصولاً تا حد سرنگونی رژیم شاه نبود، اما رادیکالیسم درون تشکیلاتی تغییرگران طبقات متوسط سبب شد که جنبش اجتماعی سال ۵۶-۵۷ منجر به فعال شدن بخشهای دیگری از جامعه شود که تا قبل از آن حتی تغییرطلب هم نبودند. منظور اکثر مهاجران روستایی و اکثریت ساکنان شهرهای کوچک و نیز حاشیه نشینان شهرهای بزرگ و پاره‌ای از اقشار سنت‌گرا هستند. رادیکالیسم کاذب و خارج از اندازه‌ی تغییرگران سبب شد که در فاصله چند ماه این اقشار و طبقات هم تغییر طلب شوند و هم تغییرگر. روحانیت توانست با بهره برداری از زبان و شبکه مذهبی خود به سرعت اداره و کنترل این فرایند تغییرگری را نزد طبقات محروم و اقشار سنتی بدست گیرد و آنرا به سمت استقرار یک حکومت اسلامی هدایت کند. نکته مهم در این میان تفاوت ماهوی خواستهای تغییرطلبان و تغییرگران طبقات متوسط و طبقات محروم جامعه - مستضعفین، حاشیه نشینان، مهاجران، روستاییان - بود. اقشار و طبقات متوسط عمدتاً در پی دستیابی به آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند. حال آنکه طبقات محروم، برون رفت از فقر و بخصوص حفظ هویت اسلامی خویش را بعنوان خواست عنوان می‌کردند. در اینجا نیز می‌بینیم که چگونه بخش رادیکال تغییرگر اسلامی، یعنی روحانیت مبارز تحت هدایت خمینی و سایر گرایش‌های مذهبی کنش‌گرا، موفق شدند اراده و مطالبات خویش را بر کلیت تغییرطلبان و تغییرگران جدید در میان طبقات محروم و اقشار سنتی تحمیل کنند. روحانیت، برقراری حکومت اسلامی را به عنوان خواست عمومی همگان مطرح کرد. تغییرگران طبقات محروم به دلیل افزونی شمار خود و فداکاری بیشترشان به سرعت روحانیت را بعنوان رهبری کل جنبش جا انداختند و جریان تغییرگرایی رادیکال طبقات متوسط، قربانی اشتباه خود شد. این جریان زمینه‌ساز ایجاد جنبشی شد که رهبریش به دلیل سازماندهی ضعیف تغییرگرایان طبقات متوسط و سازماندهی قوی روحانیت به دست خمینی افتاد و بدین ترتیب سبب به قدرت رسیدن قشری شد که دشمن اجتماعی طبقات متوسط شهری بود. تغییرگران طبقات متوسط، مانند بخشی از چپ ایران و نیز مجاهدین، خود، نخستین هدف سرکوب

حاکمیت اسلامی پس از پیروزی انقلاب شدند.

نکته مهم دیگر اینکه در کنار شرایط مادی و شرایط ذهنی، برای بروز یک تغییر، باید به یک عامل دیگر نیز نگاه کنیم و آن پارامتر خارجی می‌باشد. این پارامتر بخصوص در جوامع جهان سومی که سیاست در آن کمتر از ضروریات بومی و بیشتر از مصالح بین‌المللی پیروی می‌کند، صادق است. در مورد کشور خودمان می‌بایست به نقش و تاثیر فشار دولت ایالات متحده به ایران در جریان دفاع از حقوق بشر که کارتر مطرح ساخت اشاره کنیم. رژیم شاه بعنوان یک حکومت استبدادی قائم به آمریکا نتوانست این فشار خارجی پیش‌بینی نشده را تحمل کند. بخصوص آنکه این خواست دولت جیمی کارتر، برای گسترش آزادیها در ایران، با اراده صهیونیسم منطقه‌ای برای حذف رژیم پهلوی و ممانعت از دستیابی آن به سلاح‌های هسته‌ای هماهنگ شده بود. در سایه این فشار و اراده بیرونی بود که بسیاری از تغییرطلبان در ایران امید تازه‌ای یافته و تبدیل به تغییرگران شدند. بنابراین عامل خارجی در مورد کشور ما، با توجه به اهمیت استراتژیک منطقه‌ای آن، باید در معادلات تغییرگری - به تناسب نقش واقعی‌اش نه کمتر نه بیشتر - مورد نظر قرار گیرد. و اما در شرایط کنونی باید دید که دگرگونیهای آینده ایران چگونه از روابط میان تغییرطلبان، تغییرگران و عامل خارجی تاثیر می‌پذیرد. نخست به بررسی تغییرطلبان و تغییرگران در کادر داخلی پردازیم. (۱)

### تغییرطلبی و تغییرگری در شرایط کنونی

موقعیت اقتصادی و اجتماعی کشور طوریست که تعداد زیادی از ایرانیان تغییرطلب هستند. بنا به پایگاه اجتماعی هر ایرانی، میزان و ماهیت این تغییر طلبی متفاوت است. در حالیکه فقرا و محرومین بیشتر خواهان تغییرات اقتصادی و مادی هستند، طبقات متوسط آزادیهای سیاسی و فردی را مد نظر دارند. بخشی از طبقات مرفه نیز خواهان آزادیهای فردی هر چه بیشتر و نیز اصلاحات اقتصادی و سیاسی مشخصی هستند که به توسعه فعالیت‌هایشان یاری رساند. تفاوت ماهوی این خواستها سبب می‌شود که پیوند خوردن کنش‌های اعتراضی آنان نیز شباهتی به هم نداشته باشد. اعتراضات طبقات محروم در قالب شورشهای تند و رادیکال ظهور می‌کند و به سرعت به حمله به مظاهر مادی قدرت حاکم می‌انجامد. کنش‌های اعتراضی طبقات متوسط عمدتاً از تظاهرات، تحصن، تجمعات آرام، طومارنویسی و ... پیروی می‌کند و طبقات برتر تغییرطلب نیز از طریق ابزارهای ارتباطاتی و نیز از زبان بخشی از فعالان سیاسی جناح اصلاح طلب، خواستهای خود را دنبال می‌کنند.

در میان طبقات محروم جامعه تغییرگران بطور پتانسیل زیادند، اما به دلیل فقر فرهنگ سیاسی امکان سازماندهی و بهره برداری از این پتانسیل را ندارند. به همین خاطر این پتانسیل در اشکال گوناگون جرائم اجتماعی و یا قلع و قمع مهره‌های فعال شورشهای کور به هدر می‌رود. در میان طبقات متوسط تغییرگران آگاه‌ترند ولی حاضر نیستند در سطح وسیع فداکاری لازم برای مقابله با دستگاه سرکوب رژیم را به خرج دهند و لذا تعادل قوا میان آنها و نیروهای سرکوبگر برقرار نمی‌شود. تغییرگران اقشار مرفه نیز از میان فعالان سیاسی سایر اقشار اجیر شده و عمل می‌کنند، مانند برخی از روزنامه نگاران یا نمایندگان مجلس در صف اصلاح طلبان.

این تشتت در انگیزه‌های تغییر طلبان از یکسو و در روشهای تغییرگران از سوی دیگر، سبب شده است که مبارزه برای ایجاد دگرگونی در ایران از عنصر کمی پیروی نکند. یعنی وجود چند ده میلیون تغییر طلب و چند میلیون تغییرگر بالقوه در ایران، موجب بروز تغییری اساسی نمی‌شود. آنچه در ایران

---

(۱) مواردی که در زیر می‌آید یگانه دلایل فاصله میان تغییرطلبان و تغییرگران نیستند. اما برای حفظ موجز بودن این مقاله ما تنها به ذکر چند دلیل، آن هم به بیانی خلاصه، اکتفاء می‌کنیم. بدیهی است این بحث را می‌توان از جنبه‌های دیگر و با شرحی مفصل تر بررسی کرد.

امروز روی می‌دهد تفاوت کمی عظیمی است که بین نیروهای اجتماعی تغییرطلب و نیروهای اجتماعی تغییرگر وجود دارد. و این بخصوص در میان افشار و طبقات محروم و نیز متوسط جامعه. عدم درک عمیق علت‌های این تفاوت کمی می‌تواند سبب بروز ناامیدی، انفعال و سرخوردگی در ما شود. اما فهم و پذیرش آن، ما را متوجه راهکارهایی می‌کند که باید دنبال کنیم تا این فاصله را کاهش داده و به حداقل برسانیم. زمانی که این فاصله برداشته شود نیروی کافی هم برای سرنگونی جمهوری اسلامی، و هم برای تامین تحولات بنیادی پس از آن، وجود خواهد داشت. دلایل عمومی متعددی وجود دارد که این فاصله میان تغییرطلبان و تغییرگران را در افشار و طبقات پایین و متوسط باعث شده است.

## هزینه بالای کنش‌گری :

دستگاه بیرحم سرکوب جمهوری اسلامی جو را چنان کرده است که ایرانیان برای وارد میدان مبارزه شدن باید خود را برای تحمل سختیهای فراوانی آماده سازند. یعنی فائق آمدن بر وحشت ناشی از اخراج از محل کار و تحصیل، دستگیری، شکنجه، زندان، اعدام و ... به تناسب وخیم‌تر شدن اوضاع و آماده شدن عده بیشتری از افراد جامعه برای تغییرگری، رژیم نیز بر شدت و میزان خشونت سرکوبگری خود افزوده است تا توازن منفی بوجود آورد. تا زمانی که رژیم بتواند هزینه اعتراض‌گری فعال را بالا نگاه دارد، آسوده خواهد بود که نیروهای کمی جرات وارد شدن به میدان مبارزه را خواهند یافت. این نوعی تضمین عملی برای حکومت است که بتواند با تکیه بر شمار و خشونتگری نیروهای خود، معادله قدرت را میان معترضین و سرکوبگران پیوسته به نفع خود حل کند. در حالیکه رژیم این قانونمندی ساده و بدیهی را درک کرده و هربار نیروهای بیشتر و بیرحم‌تری را به مقابله معترضین می‌فرستد، بخش عمده‌ای از اپوزیسیون ایرانی از درک آن عاجز بوده و با سفارش به مبارزه مسالمت آمیز این شانس را به رژیم می‌دهد که هزینه مبارزه را به آسانی بالا نگه دارد و امکان ورود گسترده‌ی نیروهای معترض اجتماعی به صحنه نبرد را به حداقل برساند. نفوذ ایدئولوژیک ایرانی و بیگانه در زمینه تفکر ضد رادیکال در صفوف اپوزیسیون، سبب شده بخش راست اپوزیسیون که از بیشترین امکانات تبلیغاتی نیز برخوردارست، همسو با رژیم ملاحظه، مبارزه قهرآمیز را نفی و دعوت به عدم خشونت کنند. پیامی که از تهران و لس‌آنجلس به یکسان به گوش ایرانیان خوانده می‌شود. این تلاشها برای تخطئه و منفی جلوه دادن مبارزه قهرآمیز در حالی صورت می‌گیرد که مطالعه واقعیات خیزشها و اعتراضات سالهای اخیر نشان می‌دهد مبارزه قهرآمیز در این شرایط یگانه راه بر هم ریختن این رویارویی ناعادلانه است. با مبارزه قهرآمیز و حرکت‌های مسلحانه باید کاری کرد که به جای آنکه مبارزه کردن پرهزینه باشد، سرکوبگری برای رژیم و عواملش پرهزینه شود. شکار مهره‌های اصلی و شناخته شده سرکوب، حملات ایذایی به مراکز سرکوبگری، مقابله فعال با ضرب و شتم و دستگیری مردم به هنگام تظاهرات و تامین یک دفاع مسلحانه از معترضین، چند روش از مبارزه قهرآمیز هستند که می‌توانند کفه ترازو را در مقابله نیروهای مردمی و سرکوبگر، به سمت مردم سنگین کنند.

ترویج، شناساندن، استدلال آوردن، آموزش دادن، برنامه‌ریزی، تجهیز و سازماندهی مبارزه قهرآمیز در میان نیروهای اجتماعی مستعد، در شرایط کنونی، از وظایف مبرم و حیاتی برای هر فعال سیاسی است که می‌خواهد از حرف به عمل بگراید. تشکیل هسته‌های مسلح برای آغاز نبردهای ایذایی و فرسایشی در درجه نخست و سپس ایجاد زمینه‌های ذهنی و عینی بروز نبرد مسلحانه اجتماعی با شرکت طبقات محروم و طغیانگر جامعه، از ضروریات این فرایند است.

پس، گام اول برای از میان بردن دیوار میان تغییرطلبی و تغییرگری همانا کاهش هزینه‌ی مبارزه‌گری مردم از طریق افزایش هزینه‌ی سرکوبگری رژیم است. نیاز واقعی مبارزه در داخل کشور اینجاست و این نخست، وظیفه‌ی سازمانهای سیاسی است که در زمینه‌ی این روش مبارزاتی از تجارب و امکاناتی

برخوردارند. لیکن با توجه به ضعف تشکلهای سنتی اپوزیسیون، این مهم بخصوص بر عهده منفردین است که با تکیه بر تجارب ابتکارات و توان خود ریشه‌های نبرد قهرآمیز را در دل جامعه تقویت کنند و خود نیز در این زمینه دست بکار شوند.

در خارج از کشور ارائه استدلال، برای نشان دادن نامناسب بودن روش مسالمت آمیز با واقعیت مبارزه در صحنه، باید جزو کارهای اصلی نیروهای مردمی واقع‌گرا باشند. خنثی کردن تبلیغات مربوط به مبارزه مسالمت آمیز، نه از طریق فحاشی و اصرار احساس‌گرایانه بر مبارزه قهرآمیز، بلکه با ارائه دلایل کافی و مستند ضروریست. بیان اینکه مبارزه قهرآمیز هرگز انتخاب توده‌ها نیست بلکه جبر تحمیل شده از جانب رژیم سرکوبگر است که زبان ارتباطی خود با جامعه را خشونت قرار داده است. توضیح مفصل و مستدل این پدیده خود بزرگترین افشاءگر نیروهایی است که سنگ "مبارزه‌ی غیرخشونت آمیز"، "نافرمانی مدنی" و امثالهم را به سینه می‌زنند. ضمن آنکه بارها گفته‌ایم که جریان‌های مدافع این روش‌های مبارزاتی، اصولاً از خشم توده‌ها و تبلور قهرآمیز آن وحشت دارند، زیرا می‌دانند که بروز قهرآمیز اراده‌ی توده‌ها نوید بخش یک تغییر رژیم رادیکال است که پس از آن نیز آلترناتیو جمهوری اسلامی را به سمت تصمیمات تحول‌بخش و پایه‌ای سوق خواهد داد. چیزی که اپوزیسیون راست و مسالمت‌جو از حیث طبقاتی با آن در تضاد است و لذا خواهان آن نیست.

### نبود آگاهی اجتماعی تعیین کننده :

تبدیل یک تغییرطلب به تغییرگر هم‌چنین نیازمند آنست که کمیت و کیفیت آگاهی اجتماعی در فرد به نقطه تعیین کننده برسد. یعنی به آن حد و محتوایی که بتواند مرز میان خواستن و عمل کردن را از میان بردارد. برای این منظور دانستن برخی کلیات و نیز داشتن چندمثال خرد که از دل تجربه‌های فردی بیرون می‌آید کافی نیست. باید که دانش سیاسی و قدرت تحلیل‌گری سیاسی تا حد کافی در جامعه رواج پیدا کند. باید اطلاعات و آگاهیهای نخبگان سیاسی به توده‌ها منتقل شود تا به آنها وسعت و عمق دید داده و ایشان را نسبت به وضعیت کنونی خود، آنچنان که باید، مطلع سازد. دانش سیاسی فعالان اپوزیسیون باید اجتماعی، توده‌ای و فراگیر شود تا ذهنیت ایرانیان، در میان طبقات مستعد اعتراض‌گری جامعه، عمق و وسعت پیدا کند. در سایه این دید گسترده است که فرد به عمق فاجعه‌ای که بر فرد او و اطرافیانش وارد می‌شود پی‌برده و بتدریج موفق به درک وخامت اوضاع عمومی جامعه می‌شود. با چنین دیدیست که اعضای طبقات محروم جامعه در، حد توان خویش، جایگاه طبقاتی خود و اثرات کوتاه مدت و میان مدت نابرابری طبقاتی حاکم بر جامعه را پی می‌برند و نارضایتی خویش را مجهز به آگاهی طبقاتی می‌کنند. این طبقات که از خصلت بالای کنش‌گری و مبارزه جویی برخوردارند باید از وضعیت طبقاتی خود، وجود شانس دگرگون ساختن آن و چشم اندازهای مثبت ناشی از این دگرگونی آگاه شوند و نسبت بدان اطمینان حاصل کنند. اینجا نیز باز وظیفه‌ی عناصر فعال و پیشاهنگ جامعه است که این آگاهی طبقاتی را شکل داده و یا آن درجه از آگاهی را که تاکنون حاصل شده، از حیث کمی و کیفی، تقویت کرده و تبدیل به موتور مبارزاتی این طبقات کنند. این فرایند بطور اتوماتیک و مکانیکی روی نمی‌دهد. نیاز به انسانهایی آگاه، امیدوار، فعال و فداکار دارد که این وظیفه را بعهده گیرند و با حضور درمیان عرصه‌های مختلف زندگی توده‌های محروم و ستمدیده، آنها را از ظلم طبقاتی که بر ایشان روا می‌رود آگاه سازند. باید اذعان داشت که فقر اقتصادی مانع از استفاده وسیع از وسایل ارتباطی وابسته به تکنولوژی جدید مانند اینترنت یا حتی ماهواره می‌شود. بر این واقعیت مادی باید ضعف کیفی و یا حتی محتوای طبقاتی بسیاری از برنامه‌های ماهواره‌ای و نیز فقر فرهنگی توده‌های محروم در بهره‌وری از این وسایل را اضافه کنیم. اغلب تلویزیونهای ماهواره‌ای برنامه‌هایی پخش می‌کنند که با کدهای ارتباطی و نیز دنبای ذهنی و خواسته‌های عینی طبقات پایین جامعه تناسخی ندارد. به همین خاطر نیز محتوای کار آنها ممکن است، در بهترین حالت، بر روی طبقات و اقشار متوسط تاثیر بگذارد، اما چندین بار فرصت مناسب و سرمایه‌گذارهای این تلویزیونها

روی آن، برای آغاز یک حرکت اعتراضی وسیع تاکنون با موفقیت چندانی همراه نبوده است. در واقع نمی توان از لس آنجلس و از طریق امواج کمبود یک کار وسیع اجتماعی را برای سازماندهی مبارزه جبران کرد. هرچند که این ابزار می تواند بطور مقطعی در آنچه که یک رهبری جمعی نام دارد تا حد بسیار قابل توجهی نقش آفرینی کند.

به هر حال مشاهده می شود که اکثریت مطلق وقت برنامه های سیاسی این تلویزیونهای ماهواره ای بر روی محور ارزش دهی به الگوی سلطنتی قدرت در ایران، از طریق یک مبارزه سیاسی کنترل شده و در اختیار نخبگان جناح راست اپوزیسیون، تمرکز دارد. در کمتر برنامه ای پیامی که مناسب برای برانگیختن پایه ای و غیرشعاری اقشار و طبقات محروم جامعه باشد یافت می شود. از همین روی به نظر می رسد که این کمبود را باید با شیوه های ارتباطاتی معمول و مقدور مانند جلسات گفت و شنود دوستانه، دیدارهای جمعی یا ملاقاتهای فردی در کادر زندگی روزانه و فعالیتهای حرفه ای این اقشار، سازماندهی کرد. ارتباطاتی که در طی آن باید با زبانی ساده و به گونه ای شفاف و روشن واقعیتهای اجتماعی و ابعاد و گستره های آنرا باز کرد، و با مثالهای ملموس و واژگانی قابل فهم توضیح داد. ارتباطاتی که با ارائه برخی از مفاهیم و آگاهیهای پایه ای به اعضای این طبقات و اقشار اجتماعی، به آنها اجازه می دهد تا با تکیه بر دانسته ها، آموخته ها، چشیده ها و تجارب خویش به ابعاد ستمی که بر آنها می رود پی برده و از آن درکی طبقاتی بدست آورند. این آگاهی اجتماعی، مولد حرکت سیاسی خواهد بود. در این حوزه نیز علاوه بر تلاشهای محدود سازمانهای سیاسی باز مسئولیت اصلی بعهده نیروهای منفردین است که با تلاش فردی، اما هماهنگ شده خود با سایر فعالان منفرد، از دانش اجتماعی مناسب این کار برخوردار شده و سپس آنرا به میان توده ها ببرند. دسترسی منفردین فعال در داخل کشور و در این زمینه، به منابع خبری و نظری، مانند اینترنت، یک ضرورت است. تلاش نیروهای مستقل بخصوص در داخل کشور باید توسط کمکهای هدفمند مستقلین خارج از کشور تکمیل شود. در این باره یکی از واقع گراترین ایده ها این است که با توجه به دسترسی همگان به رادیو در داخل کشور و به ویژه با توجه به قابل استفاده بودن آن توسط اقشار و طبقات کم درآمد، اپوزیسیون مستقلین در خارج از کشور باید همت کند و یک رادیو آگاهی بخش برای این وظیفه مهم ایجاد کند. رادیویی که بتواند شعور را با شعار جایگزین کند، ماهی ندهد ماهی گرفتن را یاد دهد، عمیقا به انتخاب مخاطبان خود احترام بگذارد و مردم را آگاه سازد. رادیویی که از طریق آن افراد دارای دانش و صداقت داده های لازم برای شکل گیری آگاهی اجتماعی را میان اکثریت جامعه، در قالب برنامه هایی پرمحتوا و با کیفیت، ارائه می دهند. در دنیای امروز اجرای چنین پروژه ای چندان سخت نمی نماید و همت، همیاری مالی و تخصص گروهی از منفردین فعال می تواند به این رسانه لازم، تولد بخشد. (۲)

## روشن شدن چشم اندازها :

برای گذر از تغییر طلبی به تغییرگری آن هم در جامعه ای که هنوز ردشوم یک انقلاب شکست خورده را در حافظه جمعی اش با خود به یدک می کشد، نیاز به شجاعت و شهامت است، نیاز به آگاهی اجتماعی است و بخصوص نیاز به امید به آینده ای بهتر است. امیدی که ایجادش در یک جامعه خیانت شده و خیانت زده بسیار سخت است. جامعه ای که با جبر سیاسی روزگار یاد گرفته، بی اعتماد باشد. جامعه ای که در آن بدبینی و بی باوری در بسیاری جا افتاده است. جامعه ای که افکار عمومی آن توسط یک دستگاه تبلیغاتی جهنمی به مدت ۲۴ سال بمباران شده است. جایی که در روابط انسانی اش، که همانند خون در پیکر جامعه است، سالهای سال، سم بی اعتمادی و جاسوسی گری تزریق شده است. جامعه ای که همه قهرمانانش را یا به خاک سپرده اند، یا به زندان افکنده اند، یا فراری داده اند یا بعنوان خائن و دشمن پرست و نوکر بیگانه معرفی ساخته اند. جامعه ای که شانس بنای یک هویت ملی را تا

---

(۲) اجرای این ایده حضور افرادی را می طلبد که بتوانند به سه سری از نیازها پاسخ دهند : نیاز مالی، نیاز فنی و مدیریتی، نیاز محتوایی.

آنجا که ممکن بوده از او گرفته‌اند و از وی یک ایرانی اسلام‌زده ساخته‌اند، اسلامی که شهروند ایرانی باید در عین نفرت، بدان احترام بگذارد. جامعه‌ای که انسانهای معتقد در آن شاهد قتل و جنایت به نام منشاء اعتقاداتشان هستند! جامعه‌ای با انسانهای دوگانه، دورو، منفعل، گم‌گشته، فسادزده، قربانی اعتیاد و فحشاء شده، جامعه‌ای تحقیر شده، غارت شده و بخصوص سرکوب شده. جامعه‌ای که رویاهای پنجاه و هفتش به کابوس شصت و هفت چرخید.

برانگیختن چنین ملتی بسیار بسیار دشوار است و آنچه باز دشوارتر است ایجاد این باور در ذهن اوست که تغییرگری و پذیرفتن بهای آن، سبب فردایی بهتر خواهد شد. فردایی که در آن ستم طبقاتی، غارت ملی و استبداد سیاسی نخواهد بود. فردایی که در آن به انسانها و حقوقشان احترام گذاشته خواهد شد. فردایی که در آن ظلم و ستم و تحقیر جای خود را به آزادی، عدالت اجتماعی و عزت‌گذاری نهادینه به حقوق فرد شهروندان خواهد داد. ترسیم این جامعه ایده‌آل هر چند از لحاظ نظری ممکن است اما امتحان عملی، برای پذیرفته شدن بعنوان منبعی مشروع در این باره، در چشم مردم کاریست بس‌دشوار.

با خصوصیتی که در بالا رفت این بار مردم، هزاربار بیشتر از سال ۵۷، با وسواس به نویدبخش فردای بهتر گوش می‌دهند. توهم‌سالاری و سراب‌سازی، آنچنان که خمینی در آن موقع انجام داد، دیگر محال بنظر می‌رسد. این پدیده از یکسو بلوغ فکری ایرانیان را می‌رساند و از سوی دیگر وجه افراطی آن، که بیشتر در ناخودآگاه ایرانیان آشیانه کرده است، مانع از هرگونه کار انگیزشی برای تبدیل تغییرطلبان به تغییرگران می‌شود. پس کاشتن بذر امید در دل ایرانیان کاریست بسیار سخت و طاقت‌فرسا، اما باید آنرا انجام داد. باید استقامت داشت و صداقت و شفافیت را پیشه کرد تا اعتماد این ملت زخم خورده را باز جلب کرد و آنها را برای به دست گرفتن سرنوشت خود تشویق نمود. باید به آنان نشان داد که ما نه برای دستیابی به قدرت، بلکه برای سازماندهی ضد قدرت، عمل می‌کنیم. باید نشان دهیم که در کنار آنهایم و نه بالا سر آنها. باید ثابت کنیم که هدفمان حل و فصل مسائل از ریشه و پایین است نه از صورت و بالا. اینجاست که باز باید بر نقش مهم مستقلین تاکید کنیم و اینکه چگونه آنها می‌توانند بسیار کمتر از سازمانهای سیاسی، شاهد دافعه‌ای از جانب مردم باشند. اما بدیهی است که در نهایت باید نیروی منفردین نیز بتواند این احساس را در توده‌ها بوجود آورد که قابلیت و قدرت همراهی سازماندهی شده مردمی را دارد. این نقطه‌ی نخست در جلب اعتماد مردم است.

اطمینان از وجود یک جایگزین مناسب برای رژیم، پس از سقوط آن. این امر نیز از مستقلین به طور جداگانه، پراکنده و منفرد ساخته نیست. نیازمند آنست که اپوزیسیون مستقلین، با نیروی چند میلیونی خود با تجربه‌های تشکلهای سیاسی مستعد و قابل انعطاف پیوند بخورد و این پیوند در قالب یک طیف بروز کند. یک طیف وسیع از نیروهای متنوع و متعدد سیاسی که بر سر حداقلها باهم توافق دارند و بر اساس این حداقلها حداکثر همکاری را با هم انجام می‌دهند. بحث بر سر ایجاد یک تشکیلات سیاسی، همانند گذشته، نیست. بلکه منظور ایجاد یک هماهنگی وسیع و گسترده میان نیروهای منفرد و یا تشکلهای علاقمند است که می‌خواهند به جای کار پراکنده و نامرتبط، با قدری همسویی بیشتر عمل کنند. ایجاد این جبهه هماهنگی مبارزه فقط از نیروهای منفرد ساخته است و سازمانهای سیاسی کوچک و بزرگ در طول بیست و دو سال گذشته نشان داده‌اند که نه تنها قادر به این کار نیستند بلکه در مواردی آنرا خطری برای بقای تاریخی خود می‌دانند. لذا این با مستقلین است که یکدیگر را بیابند، با هم مشاوره و تبادل نظر کنند و با تعیین حداقلها این طیف را در قالب یک جبهه هماهنگی ایجاد نمایند. تشکیل چنین جبهه‌ای نخستین گام مادی و ملموس برای جلب اعتماد مردم است. زیرا آنها می‌بینند که جمع کثیری از فعالان سیاسی موفق شده‌اند که با همدیگر برای تلاش در جهت منافع آنان و نه برای خواسته‌های غیراجتماعی و سازمانی خودشان، همکاری کنند. یعنی نه برای پیاده کردن ایدئولوژی سازمانی یا برنامه‌های گروهی خود، بلکه، در جهت آماده سازی حضور وسیع توده‌ها در صحنه تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت تاریخی جامعه. جبهه‌ای که هدفش نه کسب قدرت بلکه تضمین ماهیت مردمی برنامه‌های قدرت است. جبهه‌ای که نه برای استقرار یک شبه‌دموکراسی جدید، بلکه برای تضمین استقرار نهادینه یک دموکراسی اجتماعی تلاش

خواهد کرد. و جبهه‌ای که روابط درونی آن نه بر اساس روابط عمودی و بسته و استبدادی، بلکه بر پایه روابط افقی و شفافیت و دموکراسی است. جبهه‌ای که قطب‌نمایش نه به سمت منافع سازمانها، دولت‌های بیگانه یا باندهای فراماسونری، بلکه تنها و تنها به سوی منافع اکثریت مردم ایران می‌چرخد. با تشکیل این جبهه هماهنگی و ارائه و شناساندن آن به مردم، امکان برداشتن گام دوم میسر می‌شود: دعوت از مردم برای کنش‌های اعتراضی سراسری در جهت سرنگونی رژیم حاکم. (۳)

### نتیجه گیری :

امروز شرایط عمومی جامعه برای تغییردهی ساختار سیاسی و اجتماعی کشور بسیار مستعد است، لیکن مرز میان اکثریت تغییر طلب و اقلیت تغییرگر هنوز برداشته نشده است. علت آن وجود یک سری از کمبودهای اساسی است که سه مورد آن در بالا گفته شد. برای رفع این کمبودها باید کمرهمت بست و در این باب بخصوص نیروهای منفرد، نقشی تاریخی باید ایفاء کنند. پایین آوردن هزینه‌ی مبارزه در جامعه از طریق تهاجم به دستگاه سرکوب، تقویت و ترویج آگاهی اجتماعی بخصوص در میان طبقات ستمدیده‌ی جامعه و ایجاد امید انگیزاننده به فردای سرنگونی از طریق اقدام عملی در جهت ایجاد یک جبهه هماهنگی مبارزه، متشکل از نیروهای منفرد و سازمانهای مستعد، از جمله اقدامات عاجلی است که می‌توان سفارش کرد.

عدم ابراز توجه به این موارد سبب می‌شود که زمینه یک سو استفاده تاریخی از این تغییر طلبی عمومی بوجود آید. در این باره باید توجه داشت که خواست تغییر طلبی، در حدی که به تغییر رژیم سیاسی حاکم بر ایران بر می‌گردد، در حال حاضر هم در میان مردم ایران وجود دارد و هم در میان برخی از دولت‌های قدرتمند جهان مانند آمریکا و اسرائیل. هرچند که دلایل و انگیزه‌های این تغییرطلبی کاملاً متفاوت و نیز متضاد است، اما نباید فراموش کرد که در صورت باقی ماندن موانع بالا در تبدیل تغییرطلبان به تغییرگران، ممکن است که قدرتهای بزرگ بتوانند با ایفاء نقش تغییرگران، این ضعف ملی را به گونه‌ای دیگر جبران کرده و خود، سردمدار جریان تغییر آفرینی در ایران شوند. یعنی آمریکا و هم پیمانانش بتوانند با محاصره اقتصادی، تحریم‌های چندجانبه، تحمیل انزوای بین المللی و نیز حملات نظامی محدود و بمباران تبلیغاتی مسئله تغییر رژیم را ممکن ساخته و از این طریق تعیین کننده‌ی اصلی سرنوشت و آینده‌ی ایران باشند. بنابراین نقش پارامتر خارجی در تغییر آفرینی در ایران می‌تواند بسیار برق آسا عمل کرده و فرصت را از دست نیروهای مردمی، که نتوانسته‌اند تغییرطلبان را در میان مردم به تغییرگران تبدیل کنند، بریابد. این اتفاقی است محتمل و هر روز شانس آن نیز قویتر می‌شود. به همین دلیل نیز این وظیفه ما نیروهای مستقل و تشکلهای سیاسی مستعد با اجتماع می‌شود (۴) است، که سریعتر و بهتر عمل کنیم.

\* \*

۳) تشکیل چنین جبهه‌ای نه یک انتخاب که یک اجبارست، زیرا کنش سیاسی قانونمندیهای حاکم بر خود را بر ما تحمیل می‌کند. اما این نباید دلیل آن شود که به سمت بازتولید مدل‌های شکست خورده کنش سیاسی که در تاریخ سیاسی یک ربع قرن اخیر داشته‌ایم برویم. هیچ چیز مانع از آن نمی‌شود که این جبهه را با روحی جدید، محتوایی دموکراتیک و روشی مبتکرانه شکل دهیم.

۴) منظور آن بخش از تشکلهای سیاسی اپوزیسیون است که قادرند، با بازبینی خط‌های تاکتیکی و استراتژیک خود، خط مبارزاتی جدیدی را دنبال کنند که منطبق با واقعیت‌های امروز جامعه ایران و پاسخگوی نیازهای سیاسی و اجتماعی آن باشد.